



بررسی ادوار تاریخی نگرش مفسران به آیه «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَيِّقُونَ»^۱ دِفَاعِيٍّ از عصمت حضرت یوسف

چکیده

یکی از آیات چالش برانگیز سوره‌ی یوسف، نسبت سرقت به فرزند یاقوب: «إِنَّكُمْ لَسَائِقُونَ» در تفاسیر است. در این تعبیر، دسیسه‌چینی، دروغ، تهمت و آبرو بردن به یوسف نسبت داده شده است. این مسئله از اوان تدوین دانش تفسیر مورد توجه مفسران بوده و از منظر اعتقادی، اخلاقی و کلامی آنان را به تکاپو واداشته که با این مسئله چگونه برخورد کنند. تبیین این دیدگاه‌ها در این آیه نشان می‌دهد که تحولات فکری و توسعه‌ی دانش تفسیر، در حل این چالش مؤثر بوده است. در حقیقت مسئله‌ی این بررسی، تنها بیان مراد از آیه نیست، بلکه شناخت شیوه‌ی برخورد مفسران و روش‌های متفاوت آنان و روش پاسخ‌دهی در سیر تطوّر و تحوّل دانش تفسیر است. بدین جهت این مقاله در مقام بازتاب این نظریات و راه‌حلهایی است که مفسران در سیر تاریخی خود ارائه داده و در مقام تبیین این آیه برآمده‌اند. اهمیت این بررسی به این جهت است که نشان می‌دهد چگونه این نظریات آرام آرام در شکل اجتماعی و انسانی در دانش تفسیر شکل گرفته و توسعه یافته و هر مفسری که آمده، نکته‌ای بر سخنان پیشینیان افزوده و یا سخنان سلف خود را نقد و تصحیح کرده است. نتیجه‌ی مهمی که گرفته شده این است که در سیر تطوّر تفاسیر، هرچه گذشته به‌جای سخنانی از این قبیل که: «او پیامبر بوده»، «حتماً کار او درست بوده» و... نگاه متن‌گرایانه پیدا شده و توصیف این داستان، عینی و خردمندانه شده است.

واژگان کلیدی: تفسیر آیه‌ای از سوره یوسف، عصمت یوسف، حکم تهمت زدن به دیگران، عدم ممنوعیت توریه.

مقدمه

قصه یوسف در قرآن، یکی از شگفت‌انگیزترین داستان‌هایی است که از آغاز تا فرجام،

دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۶

صفحه ۱۲۶ تا صفحه ۱۵۲

* عضو هیئت علمی گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی
sms.ayzi@gmail.com

متفاوت از دیگر داستان‌های قرآن، پیوسته بیان شده است. بخش‌های مختلف آن مورد بحث مفسران قرار گرفته و از نگاه متفاوتی به آن پرداخته شده است. در این داستان این‌گونه آمده که چون برادران یوسف به مصر آمدند و از یوسف درخواست کمک کردند، او ضمن کمک فراوان از آنان خواست، نوبت بعدی هم بیاید و برادر کوچک خود را هم بیاورید تا تعداد افراد سهام شما افزوده شود. آنان وقتی چنین کردند، یوسف نقشه‌ای را عملی کرد تا بتواند برادر مادری خود یعنی بنیامین را نگه دارد و لذا پیمان‌های تحویل گندم حکومت را که بسیار ارزشمند و قیمتی و گم‌شدن آن برای دستگاه حکومتی حساسیت برانگیز و مهم بود، در اثاثیه‌ی برادر گذارد که این کار بر اساس قوانین مردم کنعان موجب می‌شد تا بتواند برادر خود را با اتهام دزدی نگه دارد. در این باره قرآن این‌گونه گزارش کرده است: «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعِيزُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف: ۷۰)؛ پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد، پیمانه را در بار برادرش نهاد. سپس [به دستور او] نداکننده‌ای بانگ در داد: ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید. در این زمینه اشکالات فراوانی به این رفتار یوسف شده و با شگفتی کسانی در تفسیر و کلام ارزیابی گردیده است، مانند:

۱. دسیسه‌چینی: گفته شده، قرار دادن کیل در بار بنیامین، نوعی دسیسه‌چینی است که از منظر عقلی و نقلی، عملی برخلاف شرع و اخلاق، و رفتاری ناپسند است. چگونه پیامبر یا حتی مؤمن به خود اجازه می‌دهد در حق دیگران و از آن جمله برادران خود، وقتی نسبت به او گناهی مرتکب شده‌اند، چنین واکنشی نشان دهد.

۲. تهمت: همچنین گفته شده، نسبت دادن سرقت به برادران حضرت یوسف علیه السلام برخلاف واقعیت بوده و خود یوسف هم می‌دانست. حال چگونه ممکن است که یوسف چنین کاری را تجویز کرده باشد.

۳. دروغ: باز این مسئله مطرح است که آنان خودشان، کیل را در بار شتر برادران یوسف قرار دادند، آنگاه به دروغ به آنان نسبت دادند که شما سارقید. دروغ، عملی زشت و غیرقابل قبول است.

۴. بازی با آبروی دیگران: بدون شک چنین دروغ و اتهامی موجب بدنامی و آبروریزی برادران یوسف، به‌ویژه بنیامین شد و حیثیت آنان در میان کاروان و غیر کاروان ملوک گردید. حتی اگر شخص بنیامین، این نقض کرامت را در حق خودش داوطلبانه بپذیرد، حق ندارد به این دلیل که می‌خواهد پیش یوسف بماند، آن را در حق دیگران به‌ویژه خاندان آل یعقوب قبول کرده و آنان را بدنام کند. حفظ آبرو، تکلیف دینی و اخلاقی است. علاوه



بر آن، این کار موجب اذیت و آزار حضرت یعقوب علیه السلام شده و سوء ظن و اتهام را (بدون آن که آنان در این کار نقشی داشته باشند)، در حق فرزندان ایجاد کرد. این آبروبری چنان گسترده بود که شهر، قریه و قافله‌ی بزرگ آنان، در جریان قرار گرفتند. وقتی برادران با ناباوری پدر مواجه می‌شوند، می‌گویند: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (یوسف: ۸۲)؛ حقیقت را از شهری که در آن بودیم [و در و دیوارش گواه است] و از کاروانی که با آن آمدیم بپرس؛ و یقیناً ما راستگوییم.

این، مجموعه اشکالاتی است که بنابر نقل ظاهر قرآن، بر واقعه‌ی تاریخی داستان حضرت یوسف وارد شده و چالشی است که از منظر اعتقادی، اخلاقی و کلامی از اوان دانش تفسیر مورد توجه مفسران بوده و آنان را به تکاپو واداشته که با این مسئله چگونه برخورد کنند. در حقیقت مسئله‌ی این بررسی، شناخت شیوه‌ی برخورد مفسران و روش‌های متفاوت آنان با این چالش و روش پاسخ‌دهی در سیر تطوّر و تحوّل تفسیر است. بدین جهت این مقاله در مقام بازتاب این نظریات و راه‌حلهایی است که مفسران در سیر تاریخی خود ارائه داده و در مقام تبیین این آیه برآمده‌اند.

اهمیت بررسی

تفسیر قرآن، یک سنت علمی است که در میان مسلمانان، آرام آرام شکل گرفت و تبدیل به جریانی گسترده و بی‌وقفه شد و معرفت دینی را به سمت خردمندی و خلوص رهنمود می‌داد. این سنت تا به امروز ادامه داشته و برای عالمان و تمدن‌پژوهان، شناخت این روند و تحولاتی که در این دانش رخ داده، دارای اهمیت است. انتخاب یک آیه، نمونه‌ای روشن برای شناخت تحولات این دانش در سیر تاریخی است. به‌ویژه اگر مسئله‌ای، چالش برانگیز بوده و انتساب دزدی به خاندان یعقوب از سوی پیامبری همچون یوسف باشد که از دو جهت قابل توجه است:

- ۱) بازتاب اشکالاتی که به چنین کاری گرفته شده و عصمت یوسف علیه السلام را خدشه‌دار ساخته و نشان دهنده‌ی حساسیت‌های اخلاقی و حقوقی مفسران در سیر تاریخی است.
- ۲) شناخت پاسخی که در این سیر تمدنی در میان مذاهب مختلف در حل اشکال و دفاع از عصمت ایشان داده شده است.

تبیین سیر تحولات تفسیر در این آیه نشان می‌دهد، تأثیر تحولات فکری و توسعه‌ی دانش تفسیر در حل این چالش‌ها چگونه مؤثر بوده است. به تعبیر دیگر، اهمیت بررسی به این جهت است که نشان می‌دهد، چگونه برخی نظریات، آرام آرام به شکل اجتماعی و انسانی در دانش تفسیر شکل گرفته، توسعه یافته و مفسران نکته‌ای بر سخنان

پیشینیان افزوده و یا سخنان سلف خود را نقد و تصحیح کرده‌اند.

نگاهی به صورت مسئله با محوریت قرآن

برای تبیین صورت مسئله، لازم است بار دیگر جنبه‌های مختلف داستان روشن شود:

۱. یوسف از مدت‌ها پیش نقشه‌ی آوردن برادر خود را از کنعان کشیده و در نوبت قبل به آنان گفته بود: «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرُبُونِ» (یوسف: ۶۰)؛ پس اگر او را نزد من نیاورید، دیگر هیچ پیمانه‌ای پیش من ندارید و نزدیک من نیایید. وقتی هم که برادر مادری‌اش آمد، آگاهانه و با برنامه، او را پیش خود جای داد: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ»، هنگامی هم که شرح برخوردهای برادران را نسبت به او شنید، به او گفت: «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یوسف: ۶۹)؛ بی‌تردید من برادر تو هستم، بنابراین بر آنچه آنان همواره انجام می‌دادند اندوهگین مباش.

۲. زمینه و نقش اصلی فراهم شدن اتهام دزدی و در نتیجه ماندن بنیامین پیش برادر، نقشه و کید یوسف است: «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ» (یوسف: ۷۰)، زیرا گذاشتن جام ارزشمند در وسایل سفر برادر، به دنبال اجرای نقشه بود. این کار را هم در آخرین لحظات سفر و آستانه‌ی حرکت آنان انجام داد. اگر جام، ارزشمند نبود و یک پیمانه‌ی معمولی بود، اتهام به دزدیدن یک پیمانه‌ی بی‌ارزش، هیا هو و جنجال نداشت.

۳. گویا گذاشتن جام در وسایل برادر، به دست خود یوسف بوده، نه کارگزاران و نه حتی بنیامین: «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَدْخَلَ مُؤَدَّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». (یوسف: ۷۰) زیرا تمام ضمایر بکار رفته مثل: «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ» به صورت مفرد آمده و ضمیر به خود یوسف برمی‌گردد، درحالی‌که مؤدنی که ندا داد: «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» کسی دیگر بوده و گرنه باید به جای تعبیر «أَدْخَلَ مُؤَدَّنٌ» بگوید: «فَأَدْخَلَ». درحالی‌که «مُؤَدَّنٌ»، نکره است یعنی یک کسی ندا داد.

۴. فرض دیگر مسئله آن است که نقشه و برنامه‌ریزی بنا بر نقل قرآن مورد تأیید خداوند بوده و آن را با تعبیرهای مختلف تأیید کرده است. «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ» (یوسف: ۷۶)؛ ما این‌گونه برای یوسف چاره‌اندیشی نمودیم، زیرا او نمی‌توانست بر پایه‌ی قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بازداشت کند. هر که را بخواهیم [به] درجاتی بالا می‌بریم. با این بیان خداوند نقشه‌کشی را به خود نسبت می‌دهد.

۵. هرچند از نص قرآن استفاده نمی‌شود که برادر یوسف (بنیامین) از نقشه آگاه بوده، ولی از سکوت و عدم اعتراض وی نسبت به اتهام مأموران، استفاده می‌شود، گویا از نقشه با خبر بوده یا دست‌کم راضی به آن است.



۶. یوسف قبل از این، یکبار بهای غله را در بار برادران (بدون اطلاع آنان) گذاشته و تلاش کرده بود تا برادران را تشویق به بازگشت کند. پس طبیعی است بتواند ظرف قیمتی را با همان شیوه در بار برادر بگذارد. هرچند نوبت قبل این کار را به کارگزاران واگذار می‌کند: «وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (یوسف: ۶۲)، اما بار دوم خود عمل می‌کند: «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ». شاید به سبب آن است که به دنبال محرمانه ماندن نقشه است. طبعاً با تجربه‌ی گذشته، دست بردن در مال برادران دشوار نیست.

۷. گویا این شیوه‌ی محکوم کردن، تنها راه حقوقی و افتناعی برای نگه‌داشتن برادر در شهر مصر در آن دوران بوده و گرنه دلیلی برای این درخواست وجود نداشت. چنانچه اصرار به ماندن برادر می‌کرد، امکان شناسایی وی وجود داشت و هنوز شرایط برای معرفی فراهم نبود. به‌ویژه با توجه به تعهدی که برادران به پدر سپرده بودند، این کار میسر نبود: «قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ». (یوسف: ۶۶) به همین دلیل، برادران به عجز و لابه افتادند: ای عزیز! از تو می‌خواهیم از آن‌جا که تو اهل احسان هستی، یکی از ما را به‌جای او گروگان بگیری: «فَخَذَ أَحَدُنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۷۸). اما جواب یوسف قاطعانه بود: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ». (یوسف: ۷۹)

۸. یوسف با این نقشه سبب شد برای بار دوم برادران در برابر پدر قرار گیرند، یکبار در زمان انداختن وی در چاه و بار دیگر وقتی بنیامین را از مصر بازنگرداندند. هنگامی‌که برادران، بدون بنیامین به کنعان بازگشته و داستان دزدی وی را گفتند، پدر با سابقه‌ای که از آنان درباره‌ی یوسف داشت، سخنشان را قبول نکرد، چنان‌که ادعای قبلی آنان درباره‌ی یوسف را نپذیرفت. لذا این بار هم مانند قبل گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرُوا جَمِيلًا». (یوسف: ۸۳)

۹. شگفت آن‌که یعقوب با شنیدن فقدان بنیامین شوکه شد، اما ناراحتی خود را نسبت به وی بروز نداد و چون تمام ذهن او را فقدان یوسف مشغول کرده بود، به‌جای بنیامین، از یوسف و فقدان وی سخن گفت: «وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ...» (یوسف: ۸۴)؛ و از آنان کناره‌گرفت و گفت: دروغا بر یوسف. اگر نیامدن بنیامین برای او زجرآور بود، به ویژه پس از اتهام دزدی که برادران هم آن را مطرح و بر آن تأکید کردند، باید می‌گفت: دروغا بر یوسف و برادرش؛ اما به جای آن فرمود: «تَاللَّهِ تَفْتَأُ تُذَكِّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (یوسف: ۸۵)

۱۰. برخلاف تصور اولیه که این اتفاق موجب یأس بیشتر یعقوب شده باشد، می‌توان از کلمات بعدی یعقوب فهمید، با نیامدن بنیامین، احساس کرد، اتفاقی در شرف وقوع است. جرقه‌ی امیدی در دلش زده شد، لذا فرمود: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا» (یوسف: ۸۳) که نکند این نیامدن، زمینه‌ی حل مشکلات و برگشت همه‌ی آنان باشد، لذا فرمود: «يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ...» (یوسف: ۸۷)؛ ای پسرانم! بروید آن گاه از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشید.

نکته‌ی دیگر آن‌که یعقوب می‌گوید: بروید از یوسف و برادرش جستجو کنید، درحالی‌که جای فرزندش بنیامین معلوم بوده و او پیش عزیز مصر است. این سخن نشان‌گر آن است، یعقوب دغدغه‌ی خاطر از بنیامین ندارد، بلکه با این اتفاق فهمیده مرکز استقرار این دو برادر باید یک‌جا باشد.

۱۱. فایده‌ی دیگر اجرای نقشه‌ی یوسف، علاوه بر از آزاد کردن بنیامین از اذیت و آزار برادران: «فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یوسف: ۶۹)، زیر سؤال بردن کارهای پیشین آنان بود. برادرانی که به‌ظاهر بی‌گناه می‌نمودند. اما همه‌ی برادران، به‌ویژه برادر بزرگ‌تر، می‌دانستند، بازنگشتن بنیامین پیامد دیگری دارد. سابقه‌ی آنان را بیشتر خراب می‌کند و موجب تداعی کار زشت پیشین با پدر، مبنی بر عدم اجرای تعهد بر سالم بازگرداندن یوسف، شکستن پیمان و دروغ خورده شدن یوسف توسط گرگ می‌شود. به همین خاطر، یادآور میثاقی که با پدر بستند شدند: «قَالَ كَيْبَرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ» (یوسف: ۸۰)؛ بزرگشان گفت: آیا ندانستید که پدرتان از شما پیمان استوار خدایی گرفت و پیش‌تر هم درباره یوسف کوتاهی کردید.

وجوه تفسیری بر اساس سیر تاریخی

در این بخش، ابعاد تفسیری این داستان در چهار جریان تفسیری به ترتیب تاریخی توضیح داده می‌شود. در همه‌ی این تفاسیر آمده است: در جلسه‌ی دو نفره‌ای که یوسف و بنیامین داشتند، بنیامین رفتار برادران خود را شرح داد، لذا یوسف از او پرسید: آیا دوست دارد در نزد وی بماند؟ او نیز اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد، پدرش از برادران تعهد گرفته تا او را برگردانند. یوسف گفت: من، راه ماندن تو را مشخص می‌کنم و با موافقت بنیامین نقشه کشید. هرچند هرکدام از این مفسران، بخشی از این نقشه را شرح داده و از همان منظر که می‌اندیشیدند به مسئله پرداخته‌اند. اما بیشتر مفسران به این شبهه و اشکال توجه داشته و از همان قرون نخستین در مقام تبیین و توجیه آن برآمده‌اند.

مفسران در مواجهه با این مسئله، در یک دسته‌بندی کلی با سه شیوه برخورد کرده‌اند:



۱) استناد به روایات بدون تحلیل کلمات: شاید نخستین سخنان، کلماتی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده و به گونه‌ای می‌نمایاند که در مقام پاسخ به اشکال بوده‌اند. این روش در دوره‌ی نخست دانش تفسیر بسیار معمول بوده و نقل و اثر، اهمیت زیادی در بررسی و تفسیر آیات داشته است.

۲) اجتهاد عقلی و واریسی متن: این روش به تدریج در دوره‌ی دوم تفسیر رواج پیدا کرد. هرچند در این روش؛ نگاه به اثر محو نمی‌شود و از طرفی دقت در متن (با قبول این فرض که یوسف پیامبر است و خدعه، نیرنگ، دروغ و آبروبری با جلالت پیامبران سازگار نیست)، بیش از گذشته اهمیت پیدا می‌کند. برای این کار به همه‌ی وقایع قبل و بعد جریان، توجه می‌شود. در این موضوع، چند سخن متفاوت گفته شده است. برخی گفته‌اند: منظور یوسف از «إِنِّكُمْ لَسَارِقُونَ»، دزدیدن خودش توسط برادران در گذشته بوده است. برخی گفته‌اند: منظور، دزدیدن اعتماد او بوده. برخی اصل انتساب کار به یوسف را انکار کرده‌اند. برخی هم با این استدلال که دزد خواندن برادران از روی مصلحت بوده یا یوسف با این کار از مفسده‌ی مهم‌تری که اذیت و آزار بنیامین توسط برادران است، جلوگیری کرده و یا پس از شرح مشکل توسط بنیامین، نقشه کشیده تا برادر را پیش خود نگه دارد، به توجیه این ماجرا پرداخته‌اند.

۳) تجمیع نظرات و تفسیر بیانی: این روش در دوره‌ی معاصر شکل گرفته است. استفاده از نظرات قبل و تحلیل و تبیین کلمات از ویژگی‌های این روش است. در این شیوه سعی شده تا جمله: «إِنِّكُمْ لَسَارِقُونَ» را به گونه‌ای از معنای دروغ و اتهام خارج کنند. در تفسیر معاصر از ظاهر روایات فاصله می‌گیرند. اذعان می‌کنند که این جمله هرچند به ظاهر اشکال دارد، اما وسیله‌ی دفع آن با تفسیر کلامی (مخالفت با عصمت یوسف) نیست؛ بلکه با واکاوی خود الفاظ و زبان‌شناسی متن به گونه‌ای که: یا این سخن یوسف نیست تا به او اشکال شود که دروغ گفته، یا یوسف در مقام جد نیست، برخورد شده است. این شیوه، منکر توریه و تغییر صورت مسئله نیست؛ زیرا در صورت قبول توریه، همچنان مشکل اخلاقی، آبروریزی و قضاوت بد به جای خود باقی است. پس می‌بایست، نسبت سرقت به یوسف بازکای شود تا اشکال بر او وارد نباشد. به همین خاطر گفته‌ی «إِنِّكُمْ لَسَارِقُونَ» را به عوامل حکومت نسبت داده‌اند که از فقدان یک کالای ارزشمند با خبر شده و این نسبت را پخش کرده‌اند. به‌ویژه آن که جمله‌ی خود را تصحیح کرده و گفته‌اند: جام پادشاه گم شده است. بنابراین در این بخش رویکردهای مفسران را با تفصیل و شرح گزارش می‌دهیم:

یکم: رویکرد روایی

در این رویکرد که بسیاری از مفسران دوره‌ی اول و دوم بر اساس آن سخن گفته‌اند، تأویل معنای سرقت به دزدی یوسف توسط برادران را حمل بر توریه توسط یوسف کرده و در حقیقت آن را نوعی حيله بر برادران از جنس رفتار خودشان دانسته‌اند. در تفسیر قمی آمده: «كَذَلِكَ كَذْنَا لِيُؤسَفَ أَيْ اخْتَلْنَا لَهُ». (ج، ص: ۳۴۹) چنان‌که تفسیر عیاشی (م ۳۲۹هـ) و دیگران نیز در چندین روایت مسئله را مانند تفسیر قمی (م ۳۲۹هـ) به موضوع «خودنگهداری» (تقیه) مربوط دانسته‌اند، یعنی یوسف دروغ نگفت و آنان چیزی را ندزدیده بودند. (مجلسی، ج ۵، ۱۹۳، ۱۴۰۱) در برخی از روایات در تفسیر عیاشی، اشاره به برخی از جزئیات قصه شده، مثل این‌که چگونه یوسف با میهمانی و سفره‌ای که ترتیب داده بود، بنیامین را پیش خود نشانند و از او درباره‌ی آن برادر گمشده، یعنی یوسف و قضایای او پرسید و پس از آن‌که خواستند بازگردند، به یکی از کارگزاران خود دستور داد، پیمان‌های پادشاه را در وسایل برادرش قرار دهد. (عیاشی، ج ۲، ۱۸۳) در برخی از این روایات، داستان ابراهیم در شیوه‌ی سخن گفتن نسبت به شکستن بت‌ها را با نسبت دزدی یوسف به برادران تشبیه کرده و هر دو را تقیه و یا توریه و ملاحظه‌ی مخاطب دانسته‌اند؛ یعنی ابراهیم گفت: این بت‌ها را بت بزرگ شکسته و یوسف گفت: آنان دزدی کرده‌اند (همان) چنان‌که فراء در معانی القرآن (م ۲۰۷) به نقل بعضی از مردم این‌گونه آورده است. (معانی القرآن، ج ۲، ص: ۲۰۷)

دوم: تفسیرهای مبتنی بر تعبد بر فرمان الهی

در این شیوه که متأثر از همان روایات و اقوال صحابه و تابعان است، در مقام تبیین این نظریه هستند که کار یوسف، الهی و به فرمان خدا بود، پس دیگر نباید بر آن اشکال گرفت. و یا کار یوسف مسئله‌ی خاصی بوده و اگر دروغ گفته، چون به دستور خدا بوده، اشکالی ندارد. این رویکرد سلفی و یا اشعری در مقام توجیه ظواهر نصوص است. توجیه این جریان از سویی بر مدار نبوت یوسف برمی‌گردد و از سویی دفاع از عصمت است، و چون پیامبران منزله از دروغ هستند، پس همان خدایی که دروغ را حرام کرده، در مواردی آن را مصلحت می‌داند. محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) در این باره، هرچند در قالب پرسش و اشکال، چند پاسخ مطرح می‌کند اما خود نگاه به این نظریه دارد. طبری می‌پرسد: چگونه ممکن است یوسف پیمان‌ها را در وسایل برادر قرار داده و آنان را متهم به دزدی کند؟ حال آن‌که آنان مُبْرًا از این کار بودند. آن‌گاه در پاسخ، سه احتمال را با تعبیر به قیل مطرح می‌کند:

۱. درست است که: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» خبر خداوند است، اما خبر از کار مؤذن و



منادی است و نه سخن و خبر یوسف. ممکن است که به این منادی گفته باشند، جام پادشاه گم شده و او هم بدون اطلاع یوسف این گونه جار زده باشد. ۲. ممکن است منادی با اجازه‌ی یوسف این گونه اعلام کرده باشد، چون یوسف می‌دانسته آنان پیش از این دزدی کرده‌اند، پس منظور یوسف این است که آنان دزدند، اما نه در قصه‌ی گم شدن جام.

۳. نظر برخی اهل تأویل که طبری بیشتر تمایل به آن دارد: این اشتباه از ناحیه‌ی یوسف بود، به همین دلیل خدا او را مجازات کرد که در پاسخ او بگویند: «إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ». (یوسف: ۷۶). (جامع البیان، ج ۳، ۱۹)

اشکال نظر سوم روشن است، خدا کار یوسف را تأیید کرده و گفته این نقشه از آن ما بود: «كَذَلِكَ كَذَبْنَا لِيُوسُفَ». این سخن که یوسف توبه کرده باشد هم با اشکال مواجه است، زیرا توبه در صورتی مجاز است که بار حقوقی و اخلاقی برای دیگران نداشته باشد، اما هنگامی که نسبت دزدی برای دیگران موجب آبروریزی و تحمل مجازات باشد، زشتی توبه کمتر از دروغ نیست.

سوم: رویکرد تحلیلی و بیانی

میانه‌ی قرن چهارم تا چهاردهم، در فاصله ده قرن، جریان گسترده‌ای در دفاع از کار و عصمت یوسف میان تفاسیر فرق مختلف اسلامی شکل گرفت. بسیاری از مفسران، دو، سه و یا چهار پاسخ ذکر کرده‌اند که عموماً با هم مشترک و شاید بتوان گفت بیشترین آن‌ها است. هرچند در مواردی مفسران پاسخ دیگری داده یا ابعادی از زوایای مسئله را تحلیل کرده‌اند که در ادامه به آن اشاره می‌گردد. نکته‌ی مهم این پاسخ‌ها آن است؛ برای پاسخ چند شق را فرض گرفته‌اند: ماتریدی (م ۳۳۳ ق) در ذیل آیه: «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ» در تفسیر تأویلات اهل السنه، می‌نویسد: یعنی منادی ندا داد: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». اصلاً محتمل نیست که یوسف فرستاده‌ی خودش را به چنین سخنی: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» امر کرده باشد؛ چون او می‌داند که آنان سارق نیستند. پس؛ ۱) یا این منادی از پیش خود ندا داده - و الله أعلم - زیرا تعبیر «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» به ویژه از افرادی که متولی کیل طعام مردم هستند و ابایی از دروغ ندارند محتمل است، اما از یوسف هرگز. ۲) یا کسانی که در میان کاروان بوده و از گم شدن پیمانه باخبر شده‌اند، گفتند: «أَيُّهَا الْعَيْزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». ۳) و یا این جمله به صورت سئوالی و یا تقریر مطرح شده؛ که در این صورت، اگر سخن از یوسف صادر شده باشد، با توجه به مقام پرسش، دیگر کذب نیست و یوسف هم دروغ نگفته

است. (ج ۶، ۲۶۶-۲۶۷) چنان‌که جصاص (م ۳۷۰) همین کلام را در احکام القرآن، بیان کرده است. (ج ۴، ۳۹۰)

ابوالحسن ماوردی (۳۶۴-۴۵۰ هـ) از عالمان نزدیک به معتزله نیز، پس از بیان شبهه و مشکل عقلی و اخلاقی آن می‌گوید: از این اشکال چند پاسخ می‌توان داد که برخی از آن‌ها مشترک با رویکرد تحلیلی - عقلی است: یکم: این کار معصیت مأموران کیل بوده و یوسف چنین فرمانی نداده است. دوم: منادی نسبت سرقت، گمان کرد آنان دزدی کرده‌اند. سوم: ندای مأموران، هرچند به فرمان یوسف بود اما منظورشان سرقت یوسف از پدرش بود. چهارم: بله؛ یوسف اشتباه کرد اما خداوند این خطیئه‌ی یوسف را بدون جواب نگذاشت و او را کیفر داد: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ». پنجم: توجه به لطایف و نکات پیچیده است که گفته‌اند: معنای «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» یعنی لعاقون لایبکم؛ نسبت به برادران که او را گرفتید و به او خیانت کردید. (ماوردی، ج ۳، ۶۱-۶۲).

شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ) مشابه همین کلام را به نقل از مفسران معتزله مانند جبایی مطرح کرده است. آن‌گاه احتمالات دیگر را مطرح می‌کند، مانند آن‌که کارگزاران یوسف بر اساس ظاهر حال، فقدان وسیله‌ی ارزشمندی چون جام پادشاه را متوجه شده و بر طبق گمان خود چنین نسبتی به آنان دادند، در صورتی که یوسف به این سخن فرمان نداده بود؛ هرچند پیش بینی می‌کرد این سخن را بگویند. احتمال دیگر که توسط شیخ طوسی نقل شده آن است: منظور از «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» دزدیدن یوسف از پدر و انداختن وی در چاه توسط برادران است. سپس وی دو نظر دیگر را نقل می‌کند: (۱) جمله سئوالی باشد. (۲) مسئله مصلحت در میان باشد. یوسف با قرار دادن جام در وسایل برادر، در مقام ایجاد اتهام به وی نبود، وقتی دو احتمال سرقت و نقشه برای ماندن بنیامین وجود داشته باشد، معنا ندارد که یوسف بخواهد، زمینه‌ی تصور سرقت را فراهم کند. و از آن‌جا که یوسف برادر را در جریان نقشه قرار داده و او را آماده کرده بود، به دنبال ایجاد اندوه برای برادر نبود. (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ۱۷۰)

فخر رازی (م ۶۰۶) همین پاسخ‌ها را با تفصیل در تفسیر خود نقل می‌کند. البته تمام توجه او مشکل تهمت به برادر است، لذا می‌گوید این مسئله را یوسف با برادرش مطرح کرد و او هم پذیرفت. از همین رو، بنیامین در اتهام دزدی ناراحت نشد تا گلیه کرده و به اتهام به آل یعقوب توجه کند. وی در پایان اقوال می‌گوید: اقرب به ظاهر حال کلام این است که این نسبت مأموران از پیش خود بود و نه به امر یوسف. (ج ۱۸، ۴۸۵-۴۸۷).

قرطبی (م ۵۸۰) در همین راستا در تفسیر خود، علاوه بر بیان شبهات و پاسخ به آن، به



نکاتی از کلام توجه کرده که قابل توجه است. مثلاً در معنای «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ» می‌گوید: یعنی یک جارچی ندا داد و چون «أَذَّنَ» برای تکثیر است، گویی بارها اعلام کرد و منظور از «العیر» یعنی کاروانی که سواره و قافله بودند، یعنی تنها فرزندان یعقوب در این کاروان نبودند. در نتیجه خطاب و دستور بازرسی مشمول همه‌ی کاروان می‌شد و وقتی شروع به واریسی کردند، همه‌ی اموال کاروان را دیدند، هرچند آخرین نفر بنیامین بود. شاید به این دلیل که مأموران موقعیت این برادر را در پیش یوسف دیده بودند. با این همه وی این پرسش را مطرح می‌کند که واقعاً چرا بنیامین راضی به این نقشه شد، در حالی که می‌دانست عواقب بدی برای او خواهد داشت و پدر با این کار ناراحت و بسا عاق والدین شود. و از آن بدتر، چرا یوسف این کار را انجام داد؟ زیرا جدا از برادران، این کار به پدرشان ضربه می‌زد. وی در پاسخ می‌نویسد: کاسه‌ی صبر یعقوب لبریز شده و بالاتر از سیاهی رنگی نبود و فقدان بنیامین دیگر تأثیری نداشت، لذا یعقوب پس از با خبر شدن از بازنگشتن بنیامین، به‌جای ذکر نام وی گفت: «يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ». (یوسف: ۸۴) اما قرطبی در نسبت سرقت از سوی یوسف به برادران، جوابی مشابه به پاسخ همین گروه می‌دهد: (۱) این، برادران یوسف بودند که او را از پدر زدیدند و در چاه انداخته و فروختند، پس به خاطر این کار سزاوار چنین نسبتی هستند و صدق اطلاق سارق به آنان می‌شود. (۲) جواب دیگر آن‌که منظور از خطاب به کاروان: حال شما مانند حال سراق است، زیرا مالی را که از آن شما نیست، بدون رضایت پادشاه و علم او پیش شماست. (یوسف خبر داشت، اما پادشاه از قضیه با خبر نبود) (۳) جواب دیگر: این کار یوسف نوعی نقشه برای آوردن برادر پیش خود و جدا کردن وی از دیگر برادران بود و این فرض وجود دارد که بنیامین از نقشه‌ی یوسف و گذاشتن جام در وسایلش خبر نداشت. (۴) ممکن است جمله: «إِنكُم لَسَارِقُونَ» استفهامیه باشد، مانند این کلام الهی: «وَوَيْلٌ لِّكَ يَعْزَابُ» (الشعراء: ۲۲) (نک: ج ۱۳، ۹۳) یعنی ای فرعون! آیا این نعمت که می‌خواهی به خاطر آن منت بر من بگذاری؟ تمام این توجیهاات برای آن است که به یوسف چنین نسبت دروغی داده نشود. (الجامع لأحكام القرآن، ج ۹، ۲۳۰-۲۳۱)

طوفی، سلیمان بن عبدالقوی الحنبلی (۶۵۷ هـ - ۷۱۶ هـ / ۱۲۵۹ - ۱۳۱۶م)، معتقد است، هرچند دلیل ممنوعیت و گناه دروغ و بهتان، عام و در تمام شرایع و امم وجود دارد، اما محتمل است که این عمل مخصوص به این واقعه بوده و خداوند در آن اذن داده باشد؛ یا چون متضمن مصلحت است، دیگر گناه شمرده نمی‌شود تا حرمت کلی را تخصیص بزند. (الإشارات الالهیه الی المباحث الاصولیه، ۳۵۱). (از باب نمونه ر. ک: رسعی حنبلی (ت:

۶۶۱ هـ) در تفسیر رموز الكنوز، ج ۳، ۳۸۳).

مشابه همین پاسخ‌ها با اندکی اختلاف در دیگر تفاسیر قرن هفتم و هشتم تا دوره‌ی معاصر مطرح شده است. مثلاً: خازن شیخی بغدادی (۶۷۸-۷۴۱ق) این پرسش متفاوت را مطرح می‌کند که اصلاً طرح چنین سخنی یعنی دزدی، سزاوار با شخصیت یوسف و مناسب با جلالت قدر او نیست و اگر کسانی به‌جز یوسف، چنین تهمتی را متوجه برادر و برادران خود کرده بودند، او باید جبران کرده و از آنان دفاع می‌کرد. سپس وی چهار پاسخ مطرح می‌کند که در تحلیل اندکی متفاوت است: مانند آن‌که بنیامین وضعیت خود مبنی بر اذیت توسط برادران و تمام شدن تحمل وی برای ماندن در کنعان را، تعریف کرد. یوسف نیز ناگزیر در انتخاب این روش بود؛ هرچند از آیات قرآن استفاده نمی‌شود که او به این دروغ فرمان داده باشد. (لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ۵۴۳)

ثعالبی مالکی (۷۸۶ - ۸۷۵ هـ) دلیل نقشه‌ی یوسف را این می‌داند که در دین یعقوب؛ اگر کسی دزدی می‌کرد، او را به بردگی می‌بردند، اما در قانون مصر؛ مجازات دزدان زدن و جریمه بود. در این واقعه یوسف به برادران می‌گوید: اگر کسی جام را برداشته باشد با قانون خودشان مجازات خواهد شد، آنان نیز پذیرفتند. با این بیان کار حساب شده‌ای از طرف یوسف انجام گرفته است. (تفسیر الثعالبی، ج ۳، ۳۳۹).

ثلائی زبیدی (ت ۸۳۲ هـ/ ۱۴۲۹م) در کتاب الثمرات الیائعه که تفسیری از آیات الاحکام است، همانند پاسخ‌های این دوره را ذکر می‌کند، با این تفاوت که نقشه یوسف را مسئله‌ی تعارض میان غم طولانی یعقوب و غم کوتاه او می‌داند که یوسف به ناچار آن را برگزید. تفاوت سخن وی این توجیه است که نقشه‌ی یوسف توسل به کاری است که در ظاهر زشت و تنفرآور، اما در پشت پرده حسن و نیک است. (تفسیر الثمرات الیائعه، ج ۴، ۵۶-۵۷).

بقاعی (م ۸۸۵ ق) جدا از سخنان مشترک، این نکته را می‌افزاید: فرد عاقلی مانند بنیامین حاضر به پذیرش اتهام سنگین دزدی نمی‌شود، مگر این‌که برای این کار در نظر او فایده‌ی فراوانی باشد که ارزش این اتهام را داشته باشد. جالب این‌که او حتی این احتمال که اتهام سرقت را یوسف دستور داده باشد نفی نمی‌کند که باز قابل قبول است. (نظم الدرر، ج ۴، ۷۶-۷۷)

در صورتی‌که ابن عرفه (م: ۸۰۳ هـ) این سخن فخر رازی را نقل می‌کند که اطلاق سرقت به برادران اساساً نادرست است، هرچند یوسف چنین نگفته باشد. آنگاه پاسخ می‌دهد: انتساب دزدی به همه و اراده‌ی فردی خاص اشکال ندارد. سپس کسی اشکال می‌کند مگر حفظ آبرو واجب نیست، چگونه یوسف راضی به چنین کاری شد؟ او پاسخ می‌دهد:



درست است که حق اعتراض برای متهم وجود دارد، اما بنیامین اعتراض نکرد و راضی به آن بود. (تفسیر ابن عرفه، ج ۲، ۳۹۸-۳۹۹).

ملافتح الله کاشانی (م ۹۸۸ ه) نیز همین سخن را می‌گوید: این که به برادران یوسف گفتند شما دزدید به این معنا است که: (۱) برادران یوسف را از پدر دزدیدند. (۲) منادی، این سخن را نه به فرمان یوسف گفت. (۳) تعبیه‌ی جام سقایت و ندا کردن بر آن به رضای بنیامین بود. (۴) بر سبیل استفهام گفتند که «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». (۵) یوسف این را به فرمان خدا کرد نه برای خود. چه حق تعالی خواست که محنت یعقوب به نهایت رسد تا از آن فرج یابد. (منهج الصادقین، ج ۵، ص ۶۳) چنان‌که ملاحسین کاشفی (م ۹۱۰) در تفسیر خود چنین گفته است. (مواهب علیه، ج ۱، ۵۲۱). این در حالی است که در زمان غلبه‌ی فضای اخباری، کسانی مانند مشهدی، بحرانی و هویزی به دوره‌ی اول بازگشته‌اند، مثلاً:

فیض کاشانی (م ۱۰۹۰) روایات را مبنای استدلال قرار داده است (الصافی، ج ۳، ۳۴) در صورتی‌که حقی برسوی (۱۰۶۳-۱۱۳۷ق/۱۶۵۳-۱۷۲۵م) که فردی عارف و تأویل‌گرا است، معنای متفاوتی از سرقت را در سرقت بنیامین از پدر مطرح و آن را از باب مبالغه بمانند برخورد با یوسف مطرح می‌داند؛ وانگهی می‌گوید این روش در سخنان انبیای دیگر مانند حضرت ابراهیم در ادعای بیماری و شکستن بت‌ها سابقه دارد. بگذریم از این که اگر دروغی مصلحت باشد، چنانکه سعدی گفته: دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است. (تفسیر روح البیان، ج ۴، ۲۹۸-۲۹۹).

شوکانی (م ۱۲۵۰) در این زمینه سخن دیگری دارد. او می‌گوید: هرچند گذاشتن جام کار یوسف بود، اما بی‌خبر از کارگزاران چنین کرد، لذا وقتی کارکنان از تقسیم آذوقه فراغت پیدا کردند چون خبر از این نقشه نداشتند، نادانسته این نسبت را به برادران دادند، که منظور از نسبت سرقت این بوده که حال شما برادران، حال سارقین است، زیرا در هر صورت این جام پیش شما است. (فتح القدیر، ج ۳، ۵۰).

گنابادی سلطان محمد (۱۲۵۱ - ۱۳۲۷ ه. ق) که بیشتر اهل تأویل است، افزون بر سخنان مفسران آن دوره، این کلام: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» را در چند وجه بیان می‌کند: (۱) توریه از سرقت یوسف و فروش آن به‌عنوان برده. (۲) کنایه از دزدیدن اعتماد دیگران و استخدام آن در جهت اهداف خود. (۳) بعضی گفته‌اند: پس از آن‌که جام زرین ملک گم شد بدون اذن یوسف نسبت سرقت به آن‌ها داده شد و در اخبار آمده است که این دروغ در مقام اصلاح گفته‌شده و این‌ها سرقت نکردند و یوسف نیز دروغ نگفته، چون دروغ در مقام اصلاح، دروغ نیست. (بیان السعاده فی مقامات العباد، ج ۲، ۳۶۸).

قاسمی (۱۲۸۳-۱۳۳۲ هـ ق ۱۸۶۶-۱۹۱۴ م) به نقل از ابن عربی فقیه، این گونه رفتار یوسف را مبنای یک حکم قرار داده و تفسیر فقهی کرده است: چون کار یوسف در مقام تعارض میان دو زیان بوده، یوسف زیان کمتر را انتخاب کرده است و نسبت سرقت به برادران از باب جواز دفع ضرر بیشتر به ضرر کمتر است. در نتیجه: آیه، دلیل بر جواز حيله برای رسیدن به کاری لازم به وسیله‌ی کار مباح است. وانگهی در این داستان نقشه‌ی یوسف، موجب نفع، مصلحت و کسب حقوق بوده و لذا جایز است. (محاسن التأویل، ج ۶، ۲۰۳). این خلاصه‌ای از نظرات مفسران این ده قرن است که هرچه از آغاز تدوین تفسیر گذشته، روش اثری فروکاهش پیدا کرده و بر دایره‌ی تحلیل و تفسیر افزوده شده است. همچنین دفاع از عصمت یوسف ابعاد گسترده‌تری پیدا کرده و آن زبان که بگوید چون خدا دستور داده، یا چون یوسف نبی بوده، پس کارش حجت است، تقلیل یافته است. دیگر چون گذشته، آن شکل مطرح نمی‌شود، و یا در کنار آن ادله‌ی عقلانی‌تری که جنبه اخلاقی مسئله را تبیین کند، ارائه می‌شود.

چهارم: معاصران و دفاع از عصمت یوسف

در دوره‌ی معاصر، تحولات فراوانی در دانش تفسیر رخ داد. تفاسیر پیشین از صورت خطی و مهجور بیرون آمد، تفاسیری نگاشته شد که هم ابعاد اجتماعی داشت و هم به زبان و فهم مخاطب اهمیت می‌داد. همین ویژگی نقطه عطفی در تاریخ تفسیر بود. هرچند وجود این ویژگی‌ها به‌طور یکسان در مورد تمامی تفاسیر این دوره صادق نیست و حتی تفاسیری که چنین فرضی درباره‌ی آنان درست به نظر می‌آید، در برخی مواضع از الگوها و رویکردهای سنتی فاصله چندانی نگرفته و در آن تحول چشم‌گیری نمایان نمی‌باشد. قصه‌ی یوسف نیز یکی از این نمونه‌ها است، که می‌توان بر اساس آن ارزیابی مناسبی درباره‌ی تفاسیر معاصر در نشان دادن تحول داشت. در تفاسیر معاصر فریقین، این داستان در شکل گسترده‌ی آن مطرح شده و دغدغه‌ی دفاع از یوسف با درجات مختلف بیانی و استدلالی در این تفاسیر بازتاب یافته است. آنان با آگاهی از اصل اشکال و پاسخی که مفسران پیشین داده‌اند، بیشتر تبیین آیه را با کاوش‌های زبانی نشانه گرفته و از سویی زبان اقناعی و روش تحلیلی را برای رفتار یوسف و کارگزارانش برگزیده‌اند. به‌عنوان نمونه: سید قطب (م ۱۳۸۷ هـ ق) که روش او تحلیل بیانی است، با تفصیلی فراوان و دقت در کلمات آیه به چند نکته از این داستان اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: اولاً این جام پیمانه‌ی پادشاه و ارزشمند بوده، زیرا طبق عادت آن دوره باید از طلا باشد و به این دلیل انتخاب



شد که در سال قحطی وسیله‌ای برای اندازه‌گیری آذوقه بود. ثانیاً: یوسف همین کالای قیمیتی را برای اجرای نقشه خود انتخاب کرد تا بتواند جلب توجه کند. برادران که اتهام سنگین دزدی جام پادشاه را شنیدند، ضمن این که وحشت کردند، نگران خود نشدند، به سلامت خود مطمئن بودند، نه اهل دزدی بودند و نه برای این کار آمده بودند؛ لذا گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْاَرْضِ»؛ با این حال پرسیدند: کیفر دروغ‌گو چیست؟ یوسف هم به‌جای قانون مصر، قانون کنعان را پیشنهاد کرد. برادران نیز بدون درنگ آن قانون را که به اسیری گرفتن دزد بود، پذیرفتند. جالب این است که در تمام این گفتگوها یوسف نظارت داشته و جریان را هدایت می‌کند که چگونه سخن بگویند، تفتیش کنند و رفتاری نشان ندهند که موجب شک و شبهه نسبت به این توطئه شود. (فی ظلال القرآن، ج ۴، ۲۰۱۹-۲۰۲۱).

محمدجواد مغنیه (م ۱۴۰۰ ق) در تفسیر کاشف و برخی دیگر می‌نویسد: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» یوسف خواست که بنیامین را از برادرانش جدا کرده و او را نزد خویش نگهدارد و این کار، بدون دلیل و مجوز امکان‌پذیر نبود. براساس آیین آل یعقوب، دزد، به بردگی گرفته می‌شد. بنابراین، کارگزاران یوسف به دستور او پیمان را در داخل بار برادرش بنیامین پنهان کردند. آنگاه منادی در میان فرزندان یعقوب ندا داد: ای افراد کاروان! شما دزد هستید. از این‌رو، نباید حرکت کنید تا تکلیف شما مشخص گردد. (ج ۴، ۵۳۳. تفسیر مقتنیات الدرر، ج ۶، ۵۱، بیان المعانی، ج ۳، ۲۳۸-۲۳۹)

سیدمحمدحسین طباطبایی (م ۱۴۰۱ق) یکی از شخصیت‌هایی است که در دوره‌ی معاصر به تفسیر بیانی آیه پرداخته است. وی با توضیح جمله‌ی: «أَيُّهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» و این‌که آیا این جمله افترای مذموم و محرمی است که یوسف به برادران خود زده باشد، چنین پاسخ می‌دهد: این جمله بیان حيله‌ای است که یوسف بکار برد و بدان وسیله برادر مادری خود را نزد خود نگهداشت و این بازداشتن برادر را مقدمه‌ی معرفی خود قرار داد تا در روزی که می‌خواهد خود را معرفی کند برادرش نیز مانند خودش متنعم به نعمت پروردگار و مکرم به کرامت او بوده باشد. آنگاه ایشان به ابعاد دیگری از این جمله «ثُمَّ اذَنْ مُّؤَدِّئًا أَيُّهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» می‌پردازد که این آیه خطاب‌ی متوجه برادران یوسف است که برادر مادری‌اش هم در میان آنان است و هیچ مانعی ندارد که گویند، خطاب‌ی را که در حقیقت متوجه به بعضی از افراد یک گروه است به همه‌ی آنان متوجه سازد، البته این در صورتی است که افراد آن جماعت در امر مورد خطاب، از یکدیگر متمایز نباشند و در قرآن کریم از این قبیل خطاب‌ها بسیار است؛ و این عملی که در آیه، سرقت

نامیده شده که همان وجود «سقاییت» در باروبنه برادرِ پدری و مادری یوسف باشد امری بود که تنها قائم به او بود، نه به همه‌ی گروه، و لیکن چون هنوز او از دیگران متمایز نشده، لذا جایز بود خطاب را متوجه همه کند و بگوید که ای گروه! شما دزدید و در حقیقت معنای این خطاب در مثل چنین مقامی این می‌شود که سقاییت و جام سلطنتی گم شده و یکی از شما آن را دزدیده که تا تفتیش نشود معلوم نمی‌شود کدام‌یک از شما است. بنابراین؛ به طوری که از سیاق برمی‌آید برادرِ مادری یوسف از اول از این نقشه با خبر بوده و به همین جهت از اول تا به آخر هیچ حرفی نزد و این دزدی را انکار نکرد و حتی اضطراب و ناراحتی هم به خود راه نداد، چون دیگر جای انکار و یا اضطراب نبود، زیرا برادرش یوسف خود را به او معرفی نموده و او را تسلیت داده و دل‌خوش ساخته بود و قطعاً در ضمن معرفی و تسلیت به او گفته که من برای نگهداری تو چنین کید و نقشه‌ای را بکار می‌برم و غرضم از آن این است که تو را نزد خود نگهدارم. پس اگر او را دزد خواند در نظر برادران به او تهمت زده نه در نظر خود او. و خلاصه این نام‌گذاری، توصیف جدی و تهمت حقیقی نبوده، بلکه توصیفی صوری بوده که مصلحت لازم و جازمی آن را اقتضا می‌کرده است. با در نظر داشتن این جهات، گفتار یوسف جزو افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی نبوده (تا با عصمت انبیا منافات داشته باشد). افزون بر این، این‌که گوینده‌ی این کلام خود او نبوده است، بلکه اعلام‌کننده‌ی بوده که آن را اعلام کرده است. آن‌گاه علامه احتمالات دیگری را مطرح و نقد می‌کند که نشان می‌دهد با این تحلیل بیانی سازگار نیست، مثل قول صاحب مجمع و لذا می‌گوید: لیکن هیچ‌یک از این وجوه صحیح به نظر نمی‌رسد و وجوه بعیدی است. (ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ۳۰۳، مختصر المیزان ج ۳، ۳۱۴)

محمدحسین فضل الله (ش ۱۳۸۹) شخصیت دیگری است که در دوره‌ی معاصر به روش بیانی و تکیه به نکات آیات توجه دارد. ایشان پس از طرح اشکالات، این‌گونه پاسخ می‌دهد: این سخن و نسبت سرقت در صورتی زشت است که در قالب اهداف صحیح نباشد، اما وقتی هدفمند است، قابل قبول خواهد بود. از طرفی با اتهام دزدی، به‌جز مشکلی که با پدر پیدا می‌کردند، آنان را هرگز اذیت نمی‌کرد. اتفاقاً برای بنیامین فرصتی برای تشفی خاطر بود که از بابت اذیت و آزاری که برادران می‌کردند، بتواند برادران را به‌زحمت بیندازد. هدف وسیله را توجیه می‌کند، زیرا وقتی هدفی دارای اهمیت است، وسیله را هم درست می‌کند. (من وحی القرآن، ج ۱۲، ۲۴۵-۲۴۶)

محمد صادقی تهرانی (۱۳۰۵-۱۳۹۰ ش) در تفسیر الفرقان که مفصل و جامع‌ترین تفسیری



است که به این آیه پرداخته و برای نشان دادن سیر تکاملی تفسیر، نمونه‌ی بارز و تبلور عینی تفاسیر این دوره است، ابعاد مختلف این آیه را واریسی کرده (۷ صفحه) و کمتر نکته‌ای بوده که از چشم تیزبین او جا مانده باشد. روش محوری ایشان تدبّر در متن و کشف خصوصیات زبانی است که از خود آیه قابل استفاده است. امکان پرداختن به همه‌ی نکات ایشان نیست، اما برخی از آن را در نگاهی به صورت مسئله استفاده کرده و برخی دیگر را در این‌جا اشاره می‌کنیم. به‌عنوان نمونه وقتی درباره‌ی این فراز از آیه: «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ إِنَّهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف: ۷۰) سخن می‌گویند، می‌نویسند: جاعل سقاییت یوسف است؛ چون همه‌ی ضمایری که به او بر می‌گردد، مفرد است، اما مؤذن جز خود او است که می‌تواند کاری انجام دهد. چون اگر با اذن او بود، درست بود که به یوسف نسبت داده شود. ایشان به این نکته اشاره دارد که کلمه‌ی سرقت برای اتهام جام بکار نرفته است، زیرا اگر چنین بود، وقتی برادران پرسیدند، چه مشکلی ایجاد شده؛ «ما ذا تَفْقِدُونَ»؟ آنان مسئله‌ی سرقت را مطرح نکردند، بلکه گفتند: «نَفْقِدُ ضَوَاعَ الْمَلِكِ»؛ ما جام پادشاه را گم کردیم. وی نکته دیگری به صورت احتمال از این کلام استفاده می‌کند: یوسف افرادی را در اطراف خود انتخاب کرده بود که شناخته شده و مورد اعتماد بودند و داستان و نقشه را می‌دانستند و لذا وقتی این اتهام را وارد کردند، به‌گونه‌ای نبود که برای آنان شگفت‌انگیز و معنا و مفهوم زشتی داشته باشد و در تلقی آنان هم اختلالی در شخصیت فرزندان یعقوب ایجاد نمی‌شد. ایشان در تمام این فراز از کلمه‌ی نمایش استفاده می‌کند. گویی به هریک از این افراد نقشی واگذار کرده که بخواهند این نقشه را شبیه نمایشنامه‌ای بازی کنند. یکی در نقش مأمور و یکی در نقش دزد است. یکی در نقش متهم کننده و یکی نقش دلسوز برای گم‌شدن. (مانند پلیس بد و پلیس خوب) از سویی چون جریان در بین خودشان بود، این خبر به دیگران سرایت نکرد و حتی پادشاه و اطرافیانش خبردار نشدند. آن‌گاه ایشان اشکالات را مطرح و به شبهاتی می‌پردازد که در تفاسیر دیگر مطرح نشده است. (ر. ک: الفرقان، ج ۱۵، ۱۶۰-۱۶۶) این اشکالات برخی بیانی و برخی تفسیری است و ناشی از تعبیرهایی است که در آیات قصه ذکر شده، که برخی ناظر به شبهات کلامی و فقهی است و در آغاز نوشته به آن اشاره شد. عبدالحسین طیب اصفهانی (م ۱۴۱۱ ق) که از دسته‌ی مفسران تحلیل‌گرا است، توضیح متفاوتی نسبت به آیه داشته و می‌نویسد: «أَيُّهَا الْغَيْرُ» منظور از «غیر» مخصوص برادران یوسف نبوده؛ بلکه قافله‌ی سنگینی بوده از افراد متفرقه، به قرینه‌ی چند آیه‌ی بعد که پسران یعقوب به پدر خود گفتند: «وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا

وَإِنَّا لَصَادِقُونَ». در جمله‌ی: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» هم نیازی به تأویل نداریم تا بگوییم یعنی «سارقوا یوسف عن ابیه» یا بگوییم به طریق استفهام است که حرف استفهام ساقط شده. گویی پرسشی است از این‌که شما سارق هستید یا تأویل به اینکه دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه انگیز است. یا حمل بر توریه کنیم که خلاف ظاهر را اراده کرده باشد یا تقیه باشد و بر طبق این سخن اخباری داریم، چنان‌که درباره‌ی ابراهیم فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ كَيْبُؤُهُمْ» یا آن‌که فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ»؛ و بالجمله محال است از انبیا و معصومین دروغ صادر شود بخصوص افترا و تهمت به غیر. و البته اگر لفظ، ظهوری داشته باشد، همین قرینه‌ی عقلیه است که مراد ظاهر نیست، بلکه حکم قرینه‌ی متصله دارد که مانع از انعقاد ظهور است. افزون بر این که این کلام یوسف نبوده؛ بلکه کلام مؤذن است. (اطیب البیان، ج ۷، ۲۳۶-۲۳۷)

آقا نجفی همدانی (م ۱۳۷۵ ش) نیز همین روش را در تفسیر خود بکار برده است: او می‌گوید: پس از آن‌که یازده فرزند یعقوب به‌سوی کنعان براه افتاده و اندکی راه پیمودند، ناگهان منادی فریاد برآورد: ای کاروان کنعانی! شما پیمان‌های کارمندان عزیز مصر را ربه‌ده و به سرقت برده‌اید. بدیهی است با این‌که قبلاً یوسف پس از معرفی خود به برادر، اظهار داشت؛ بیمناک مباش از نسبت ناروا که کارمندان به تو بدهند. منظور آن است که در اثر اتهام، تو را در مصر نگه‌دارم و این‌گونه اتهام، صوری است و ضرری ندارد و مخالف عقل و خرد نیست؛ و پس از بازرسی، تفتیش و کشف پیمان‌ها در میان بار بنیامین، یافتند او در مقام انکار و دفاع از خود برنیامد تا خود را تبرئه کند به این‌که بگوید من گندم را نسنجیده و کیل نمودم، هر که سنجیده و در ظرف ریخته ممکن است پیمان‌ها را فراموش کرده در میان گندم و بار من نهاده باشد. (انوار درخشان، ج ۹، ۱۱۲-۱۱۳).

محمد متولی شعرای (۱۳۲۹-۱۴۱۹ ه) نیز در کلامش این معنا آمده است. (تفسیر الشعراوی، ج ۱۱، ۷۰۲۳-۷۰۲۴) چنان‌که مکارم شیرازی (۱۳۰۵ ش) معتقد است، نسبت دزدی از سوی یوسف درست نیست با این استدلال که این نسبت با ظاهر آیه چندان سازگاری ندارد. (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ۴۰-۳۹)

جمع بندی اقوال مفسران

یکم: این‌که گفته شده، یوسف دروغ گفت، قطعاً سخن یوسف نبوده، و روشن نیست که چارچی که ندا داد از پیش خود نسبت دروغ داده و یا به فرمان یوسف بوده است:



«نُمُّ أَدْنُ مُؤَدَّنٍ». حداکثر از این کلام استفاده می‌شود که مأمور از طرح و نقشه‌ی یوسف با خبر بوده، و وقتی فهمید جام گم شد می‌گوید: «أَيُّهَا الْعَيْزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»، و بعید هم نیست جمله، استفهامیه بوده که آیا شما سارق هستید؟ اما ظاهر امر نشان می‌دهد گوینده، از ماقوع خبر نداشته است. از طرفی این مؤذن فرد خاصی را از جمله برادران، مورد خطاب قرار نداد، بلکه خطاب او کاروانی بود که برادران یوسف از جمله‌ی آنان بوده‌اند. از سوی دیگر روشن نیست که فقط لوازم برادران را بازدید کرده باشند، زیرا می‌گوید: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ»؛ پیش از بازدید وسایل برادر از دیگران شروع کردند.

دوم: وقتی کارگزار یوسف اعلام دزدی کرد، فقط جار زد که شما دزدی کردید (با تکرار دزدی کردید؛ زیرا کلمه: «أَدْنُ» در جایی است که چند بار این کلمه بیاید)، در نتیجه نشان می‌دهد جارچی دچار ترس و اضطراب نشده و نمی‌دانسته چه اتفاقی افتاده است. اما به مجرد آن‌که آنان با خونسردی و اعتماد پرسیدند: چه اتفاقی افتاده و چه چیزی گم شده که دیگر فرد نبوده: «وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ»؛ همه رو کردند، و گفتند: «مَاذَا تَفْقِدُونَ؟»؛ لذا کارگزاران چون می‌دانستند همه‌ی کاروان دزدی نکردند سخن از گم‌شدن پیمانه کرده حتی برای آورنده‌ی جام جایزه تعیین کردند: «وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ جُمْلٌ بَعِيرٍ» هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر مزدگانی اوست.

سوم: هرچند نام و سخن گفتن بنیامین اصلاً در این داستان نیامده و مطلبی به صورت فردی از او نقل نشده، اما گویا همه‌ی آثار و نتایج نقشه و حتی ناراحتی بیشتر پدر را پذیرفته است؛ چون ظاهراً توجیه شده که این کار کلید حل مشکلات است و باید تن به این بدنامی اولیه بدهد تا اتفاقی بیافتد، او از طعن، تمسخر و اذیت برادران به قیمت این اتهام نجات می‌یابد که بسا برادران از زشتی کار خود توبه خواهند کرد.

چهارم: از دو جمله‌ی قرآن این مسئله آشکار می‌شود که برادران، مرتب این دو (یوسف و بنیامین) را اذیت و آزار می‌دادند: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ» (یوسف: ۸۹) آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید: «قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (یوسف: ۶۹) لذا به نظر یوسف تنها راه نجات برادر، رهایی وی از چنگ برادران است، آن هم به شکلی غافل‌گیرکننده که هزینه‌ی سنگینی در برداشته باشد. و دیدیم که این نقشه چنان سخت و شکننده بود که برادر بزرگ‌تر دیگر حاضر نشد به کنعان بازگردد و گفت: «ازجِعُوا إِلَيَّ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» (یوسف: ۸۱)؛ شما به‌سوی پدرتان بازگردید، به او بگویید: ای پدر ما! بدون شک پسر دزدی کرد و ما جز به آنچه دانستیم گواهی ندادیم و حافظ و نگهبان

نهان [که در آن چه اتفاقی افتاده] نبودیم.

پنجم: درست است که یوسف لوازم این نقشه را می‌دانست: اگر جام را در وسایل بنیامین بگذارد، اتهام دزدی، آبروریزی و گرفتاری نزد برادران را فراهم می‌سازد، در نتیجه فرقی ندارد که خودش بگوید شما دزد هستید یا کارگزارانش بگویند شما دزد هستید. به‌رحال یوسف مسئول بوده و او این نقشه را کشیده است. در تمام آن کاروان (عبر) این خبر دزدی پیچید و همه فهمیدند که یکی از پسران یعقوب دزدی کرده و بازداشت شده است. دلیل این شیوع، کلام پسران به یعقوب پس از برگشت به شهر خود بود: بله بنیامین دزدی کرده و اگر سخن ما را نمی‌پذیرید، از همه‌ی حاضران آن صحنه بپرسید: «وَاشْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (یوسف: ۸۲)؛ حقیقت را از شهری که در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم پیرس؛ و یقیناً ما راستگوییم. اما کار یوسف با تمهیداتی انجام گرفت که منطق قابل دفاع داشته و با کمترین مشکل و به شکل نظیفی انجام شده است.

ششم: باید به این نکته توجه کرد؛ اگر بنیامین از نقشه باخبر است، این نمایش است. بدین سان که در یک نمایش، بازیگری در نقش بد بازی کرده و از نقش خود رنج نمی‌برد و همه‌ی حرف‌ها و کلمات تند و خشن نسبت به او ناراحت کننده نیست. چون می‌داند این کلمات نه در حق او است و نه توهین و آبروریزی است تا ناراحت شود. به ویژه اگر اطرافیان و کارگزاران یوسف در جریان این نقش باشند، آنان نیز به بنیامین به چشم دزد نگاه نمی‌کنند تا برای او زجرآور باشد.

هفتم: کار یوسف جدا از این‌که پیامبر و دارای عصمت است از طرف خداست. قرآن از زبان خدا تأیید می‌کند و می‌گوید این نقشه‌ی ما بود که به او الهام کردیم چنین کند: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» (یوسف: ۷۶) تا بتواند برادرش را رسماً و قانوناً ننگه دارد و گرنه بر اساس قوانین مصر، نمی‌توانست چنین کند. در نتیجه هر سخنی که یوسف در این رابطه گفته اخلاقی و با توافق برادر و هدفمند بوده است. فقط باید به نکات قصه توجه کنیم تا منشأ اخلاقی آن روشن گردد. عقلاً هم چنین شیوه‌هایی را برای این مواقع تأیید می‌کنند.

هشتم: از یاد نبریم که بنیامین از هر جهت مبرّأ بوده و جای اتهام نداشت. زیرا نقشه را یوسف کشیده و جام را در کالای او گذاشته بود. (اصلاً جام طلایی در اختیار بنیامین نبود و حتی در اختیار کارگزاران و برادران یوسف هم نبود. اصلاً کالایی که قیمتی و گرانبها است در اختیار افراد نمی‌گذارند، در جای خاصی می‌گذارند که یوسف از آن خبر داشته است.)



لذا برادران یوسف غافل‌گیر شدند. می‌توانستند بگویند مگر جام در پیش ما بوده که ما آن را به سرقت برده‌ایم. شما خودتان آذوقه را پیمان می‌کردید و بعد خودتان پیمان را می‌بردید. این چه سخنی است که به ما می‌گویید. اما می‌توانند بگویند بله بنیامین از جای آن خبر داشته و برداشته است.

نهم: در ظاهر از آیات استفاده می‌شود وقتی کارگزاران یوسف جام را در اثاث بنیامین یافتند، او اعتراض نکرد. همین سکوت اقرار است، در حالی که باید دست کم پیش برادران از خود دفاع کند، بگوید من از وجود این جام بی‌خبر بودم، من آن را نبردم، من بی‌گناهم، اما چنین نکرد و این نشانه‌ی رضایت او بود. هر چند اگر کوچک‌ترین اعتراض و انکاری می‌کرد، بسا نقشه یوسف و ماندنش به هم می‌ریخت.

دهم: یعقوب هم نسبت به این قصه، اتهام دزدی بنیامین را باور نکرد. وقتی فرزندان گزارش واقعه کردند، با این جمله: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»؛ [نه چنین است که می‌گویید] بلکه نفوس شما کاری [زشت] را در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود] ناراحتی خود را ابراز کرد. همان‌گونه که همین تعبیر را در قصه‌ی یوسف ابراز کرد و سپس گفت: «فَضْبُرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا». (یوسف: ۸۳) البته خود برادران هم در اصل، دزدی را قبول نداشتند، اما وقتی جام را از اثاثیه درآوردند، گفتند: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلٍ»؛ (یوسف: ۷۷) اگر این شخص دزدی می‌کند [خلاف انتظار نیست]؛ زیرا پیش‌تر برادر [ی] داشت که [او هم دزدی کرد.

یازدهم: یعقوب و برادران یوسف، بعدها و پس از فهمیدن ماجرای گذاشتن جام در اثاثیه‌ی بنیامین، نسبت به این کار یوسف گلایه و شکایتی نکردند که ما اشتباه کردیم، اما چرا شما ما را متهم به دزدی کردید. بلکه پس از آن واقعه، این یوسف بود که به آنان گفت: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (یوسف: ۸۹)؛ دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟ از این جهت وارد سخن شد تا بعد آنان بگویند: «تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» (یوسف: ۹۱)؛ و به راستی که ما خطاکار بودیم.

دوازدهم: در تمام ماجرا یوسف به‌جای کلمه‌ی دزدی، از پیدا شدن جام در وسایل با ابهام سخن می‌گوید: «جَزَأُوهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَأُوهُ» (۷۵) «مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عَنْدَهُ» (۷۹)؛ جام در وسایل این فرد پیدا شده و من با این فرد کار دارم. من این فرد را مسئول می‌دانم نه دیگران. و حتی چنین می‌گوید: که اگر من بخوادم دیگران را بازداشت کنم در آن صورت من از ستمگران خواهم بود. «إِنَّا إِذَا لَطَّالِمُونَ» (۷۹) «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ». (۷۶)

سیزدهم: کلمه‌ی دزدی پس از تغییر لحن کارگزار: «بله جام پادشاه گم شده» نیامده، اما برادران مرتب مسئله‌ی دزدی بنیامین را تکرار می‌کنند: «قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» (۷۷) اگر او دزدی کرده، پیش از این هم برادرش سابقه داشته است. پیش پدر هم این عبارت را تکرار کردند: «فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ» (یوسف: ۸۱)؛ بنابراین؛ سخن نخست یکی از جارچیان، بهانه برای برادران شد تا کینه‌ی خود را بروز دهند و مرتب تکرار کنند که؛ بله پدر! ببین این دو پسرِ دردانه‌ی تو هستند که از آنان دفاع می‌کنی. حتی خود را به مظلومیت می‌زنند و وقتی نسبت دزدی را تکرار می‌کنند و با ناباوری پدر مواجه می‌شوند، می‌گویند: «إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» (یوسف: ۸۱) و ما جز به آنچه دانستیم گواهی ندادیم و حافظ و نگهبان نهان هم [که در آن چه اتفاقی افتاده] نبودیم.

چهاردهم: این که گفته شد، نسبت دزدی از باب توریه بوده، از چند جهت درست نیست: اولاً: جمله از مؤذن است و نه از یوسف که نیاز به تأویل داشته باشد. ثانیاً: توریه نباید مفسده داشته باشد. اگر این توضیح را در نظر بگیریم، طرح اتهام به عده‌ای که معنای آن را نمی‌فهمند و موجب ملوک شدن آنان می‌گردد، مفسده دارد. ثالثاً: گفته شده توریه در صورت ضرورت است، اما اگر راه دیگری برای رسیدن به مقصود وجود داشته باشد، نباید آن را بکار برد. این نقشه‌ی یوسف نقشه‌ی نگهداشتن برادر و متنبه کردن برادران بود. از این رو برای بار سوم که به مصر آمدند، غرور و کبرشان ریخته بود: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفُ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ». (یوسف: ۸۸) اگر برادران خود را در فضای ابهام، اتهام، ترس، فشار و رضایت نسبت به جدا کردن بنیامین قرار نداده بودند و سرافکنندگی بیش‌تر نزد پدر پیدا نکرده، پراکنده و آواره نمی‌شدند، این روحیه به آنان دست نمی‌داد.

پانزدهم: یوسف آگاهانه کلمه‌ی دزدی را استفاده نکرد، بسا کارگزاران که از ماجرا اطلاع نداشتند، در واکنشی فوری مسئله‌ی دزدی را ناآگاهانه مطرح کردند، اما یوسف تنها عنوان: «یافتن جام در وسایل متهم»: «مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» (یوسف: ۷۹) را چند بار مطرح کرد که دروغ نبود. زیرا واقعاً جام در وسایل بنیامین بود و می‌توانستند با روند حقوقی هرچند به صورت ظاهری این مسئله را پیگیری کنند. از طرفی یوسف کاری انجام داد که مورد رضایت بنیامین و تأیید پدرش بود و در میان عرف عقلا و مناسبات اجتماعی شکننده نبود. همچنین این کار جدا از آگاهی و رضایت، چنان رسوایی ایجاد نمی‌کرد که حیثیت و آبروی برادر را به مخاطره بیندازد. نکته‌ی دیگر تنها راهی است که می‌توانست مسئله



را به صورت جدی حل کند. در این جریان امکان جبران آبرو وجود داشت، اما خلاص شدن از برادران، جایگزینی جز قهر نداشت که در دستگاه او جز با این نقشه ممکن نبود. لذا کار یوسف هرچند در ظاهر گریزناپذیر می‌رسد، اما در حقیقت نقشه‌ای جالب، کم‌هزینه و معقول است. نکته‌ی دیگر آن است که این نقشه برای برادران یوسف ضایعه‌ی اجتماعی نداشت، زیرا جام پیدا شده و از آنان سلب اتهام شد. لذا این نقشه و به تعبیر قرآن «کید» در مقام تزاحم دو مصلحت بود، یکی متوجه کردن نوعی اتهام بر کسی که اعلام آمادگی کرده و پذیرفته این هزینه را بدهد (در عوض مشکل بنیادین خانواده را حل کند) و یا ناظر اذیت و آزار برادران به برادرش باشد. همان گونه که از کودکی مورد کینه‌ی برادران بود. از سوی دیگر باید زمانی برسد که برادران از این رفتار خود دست برداشته و کیدی را که شیطان برای آنان ریخته بشناسند و اصلاح شوند. یوسف این نقشه را برگزید و این مصلحت را مهم‌تر تشخیص داد.

با توجه به نکات آیات این قصه، اتهام دزدی، در کل کاری غیراخلاقی نبود؛ و هرچند در کوتاه مدت بازتاب غیرمستقیم آن شامل بنیامین می‌شد، اما وی راضی به آن شده و این مسئله از طرف یوسف با آوردن بنیامین به محل کار خود و در جریان گذاشتن اطرافیان نسبت به نقشه، بلافاصله جبران شد. وجود همین مقدار منطقی عقلی و عقلایی کافیست تا دست به عملی که مزاحم با برداشتن کینه، دشمنی، بسا قتل، اذیت و آزار پدر و مادر و خانواده بوده است زده و آن را بپذیرد. پس اگر با مصالح بزرگتری مواجه بوده که هزینه‌ی آن را کاهش دهد، این نقشه قابل قبول می‌شود.

نتیجه‌گیری

یکم: با توجه به آنچه درباره‌ی این چهار دوره از تفاسیر گفتیم، مشاهده شد با تمام اختلافات در روش تفسیری و گرایش‌های اعتقادی، همه به این نکته تأکید داشتند، کلمه‌ی

«أَيُّهَا لَسَارِقُونَ» هرچند در ظاهر بیان آن مسئله‌برانگیز است و این پرسش برای همه‌ی آنان مطرح بوده اما همه‌ی آنان در مقام پاسخ برآمدند. و مفروض تمام مفسران این بود که یوسف کاری غیراخلاقی و غیرشرعی انجام نداده است.

دوم: این نکته ثابت شد که همه‌ی مفسران برای فهم این جمله تلاش کردند این جمله را در بافت آیات قبل و بعد ارزیابی کنند. آنان قبول داشتند کار یوسف بدون نقشه نبوده و یوسف از مدت‌ها پیش با درخواستی که از فرزندان یعقوب کرد سبب شد برادر دیگر خود را بیاورند و حتی تهدید کرد: «فَإِنَّ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي»؛ اگر نیاورید دیگر از سهمیه خبری نیست، و این آغاز نقشه بود.

سوم: در دوره‌ای به باور برخی مفسران، مقصود از نسبت دزدی در این‌جا همان دزدیده شدن یوسف توسط برادران در گذشته بوده و از این‌رو، فریاد زدند پیمان‌های سلطان گم شده است، ولی در دوره‌های بعد تنها با این استدلال که این نسبت با ظاهر آیه چندان سازگاری ندارد (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ۴۰-۳۹) این بیان کم رنگ می‌شود تا جایی که محو می‌گردد.

چهارم: در سیر تطوّر بررسی آیه هرچه زمان گذشته، تکیه بر متن در تفاسیر تقویت شده تا صورت مسئله به شکل منطقی و قابل قبول درآید؛ مثلاً در نسبت سرقت، تأکید شده که این کار با توافق بنیامین (که متهم اصلی نیز بوده) انجام گرفته است. یا در تفسیری، کلام را به‌گونه‌ای ترتیب داده تا نشان دهند این نقشه در قالب نمایشنامه و صحنه‌سازی بود و اگر تهمتی به سایر برادران وارد شد، صحنه‌سازی بوده است. این شیوه بیشتر روشی تحلیلی است که سعی می‌شود سفیدخوانی شود و از لابلای کلمات نانوشتی متن به سخن درآید تا معلوم شود صورت مسئله‌ی داستان چه بوده است. این که مفسرانی گفته‌اند این سخن در قرآن مشخص نیست و امکان دارد گوینده از کارگزاران یوسف باشد که می‌پنداشتند فرزندان یعقوب پیمان‌ها را سرقت کرده‌اند و از این‌رو، به همه‌ی آن‌ها نسبت دزدی دادند؛ از همین باب است.

پنجم: این گزارش نشان می‌دهد در دفاع از حضرت یوسف نبی، همه‌ی پیروان مذاهب اسلامی و عقاید مختلف اتفاق‌نظر دارند. چه شیعه باشند و چه سنی، چه اشعری باشند و چه معتزلی، زیدی باشند و یا غیر زیدی. نکته اتفاق این است که مسئله‌ی عصمت پیامبر زاویه با رفتاری غیراخلاقی پیدا می‌کند، هرچند استثنای یکی از مفسران در دوره‌ی میانه نسبت نوعی اشتباه توییح آمیز را نفی نمی‌کند، که دیگر مفسران آن را رد کرده‌اند.



ششم: در نهایت، نکته‌ی اساسی آن است که در سیر تفاسیر در این داستان، مفسران با حفظ دفاع از شخصیت و عصمت یوسف، این داستان را چنان توصیف کرده‌اند که واقع‌گرایانه، خردمندانه و قابل قبول شده است.

کتابنامه

- ابراهیم احمد عبد الفتاح (۱۹۸۳) *القاموس القویم للقرآن الکریم*، قاهره: مجمع البحوث الإسلامیه
- ابن عرفه، محمد بن محمد (۲۰۰۸)، *تفسیر ابن عرفه*، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۵)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: مرکز الطباعة و النشر.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر (۱۴۲۷)، *نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور*، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۸)، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲)، *الکشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵)، *احکام القرآن (جصاص)*، چا، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- حائری طهرانی، علی (۱۳۳۸)، *مقتنیات الدرر*، جلد ۱۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- حسینی همدانی، محمد (۱۴۰۴)، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، جلد ۱۸، تهران: انتشارات لطفی.
- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی (بی تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دار الفکر.
- خازن، علی بن محمد، *تفسیر الخازن: لیباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- رسعی، عبدالرزاق بن رزق الله (۱۴۲۹)، *رموز الكنوز فی تفسیر الکتاب العزیز*، مکه مکرمه: مکتبه الأسدی .
- سمرقندی، نصر بن محمد (۱۴۱۶)، *تفسیر السمرقندی*، بیروت: دار بحر العلوم.
- شعراوی، محمد متولی (۱۹۹۱)، *تفسیر الشعراوی*، جلد ۱۲، اخبار الیوم، بیروت: اداره الکتب و المکتبات.
- شوکانی، محمد (۱۴۱۴)، *فتح القدر*، جلد ۶، دمشق: دار ابن کثیر.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*، قم: فرهنگ اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)*، بیروت: دار المعرفه.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- طوفی، سلیمان بن عبدالقوی (۱۴۲۶)، *الإشارات الالهیه الی المباحث الاصولیه*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طبیب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، جلد ۱۴، تهران: نشر اسلام .
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۴۱۱)، *تفسیر عیاشی*، بیروت: مؤسسه الإعلمی.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فراء، أبو زکریا یحیی بن زیاد (۲۰۱۶)، *معانی القرآن*، تحقیق: أحمد یوسف النجاتی، بیروت: دارالکتب العلمیه .
- فضل الله، محمد حسین (۱۴۱۹)، *من وحی القرآن*، بیروت: دار الملائک.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵)، *تفسیر الصافی*، جلد ۵، تهران: مکتبه الصدر.
- قاسمی، جمال الدین (۱۴۱۸)، *تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: ناصر خسرو، تهران.
- قطب، سید (۱۴۲۵)، *فی ظلال القرآن*، جلد ۶، بیروت: دار الشروق.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۵)، *تفسیر قمی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کاشفی، حسین بن علی (بی تا)، *تفسیر حسینی (مواهب علیہ)*، سراوان: کتابفروشی نور.
- کلانتری، الیاس (۱۴۲۱)، *مختصر المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: اسوه.
- گنابادی، سلطان محمد بن حیدر (۱۴۰۸)، *بیان السعاده فی مقامات العباده*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

- ماتریدی، محمد بن محمد (۱۴۲۶)، *تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ماوردی، علی بن محمد، *النکت و العیون تفسیر الماوردی*، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ: ۱.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۱)، *البحار*، بیروت: دارالوفا.
- مغنیه، محمدجواد (۱۳۷۸)، *ترجمه تفسیر کاشف*، ۸ جلد، قم: بوستان.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۱)، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

